

دلالت‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی

اسماعیل چراغی کوتیانی / دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع

kotiani@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۱۷

چکیده

فرایند نوسازی با دگرگونی‌های ژرفی در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها همراه بوده و خانواده را به عنوان ساحتی مهم حوزه زندگی بشر، دچار دگرگونی نموده است. یکی از پیامدهای این تغییرات، تحولاتی جمعیتی بود که جوامع بشری را با چالشی جدی مواجه ساخت. نوسازی در نیم قرن اخیر، از طریق عوامل گوناگون بر کاهش باروری جوامع انسانی تأثیر گذاشته است. یکی از این عوامل، اشاعه اندیشه‌های فمینیستی است. این نوشتار، با روش اسنادی و کتابخانه‌ای، به واکاوی دلالت‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی می‌پردازد. یافته‌ها حاکی از این است که نظریه فمینیستی، با اشاعه اندیشه‌هایی چون فردگرایی، نگرش منفی به ازدواج، تولید مثل و نقش مادری و تجویز سقط جنین و آزادی‌های کامل جنسی، و تحقیر کارخانگی و تشویق زنان به کسب تحصیلات عالی و اشتغال خارج از خانه و نیز تشویق زنان به بازتعریف هویت زنانه، بر تحولات جمعیتی و کاهش باروری تأثیر گذاشته است. به نظر می‌رسد، دلالت‌های فمینیستی، موجب مسائل نوینی برای جوامع شده و به دلیل ناسازگاری با آموزه‌های دینی و الگوی اسلامی^۱ ایرانی خانواده، نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: فمینیسم، نظریه فمینیستی، دلالت، جمعیت، باروری.

مقدمه

فرایند نوسازی، پیامدهای بسیار گسترده‌ای را در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی به وجود آورده است. در این میان، نهاد خانواده همچون سایر نهادهای نظام اجتماعی، از این پیامدها بی‌نصیب نماند. خانواده در دوره مدرن، نه تنها الگوهای ساختاری خود را با نظام نوین جهانی تطبیق داد، بلکه محتوای مناسبات خانوادگی و فرایندهای درونی خانواده نیز از این نظام رنگ پذیرفت. این دگرگونی‌ها، نخست در جوامع غربی، سپس از آنجا و طی زمان کوتاهی، به جوامع دیگر اشاعه یافت. الگوی غالب تغییرات صورت گرفته در ساختار خانواده در کشورهای غربی، خود را به شکل کاهش نرخ ازدواج، تأخیر در ازدواج، افزایش طلاق، ظهور الگوهای جدید خانواده از جمله خانواده‌های تک والدی و هم‌بالینی و... نشان داده (برناردز، ۱۳۸۴، ص ۴۰). این همه، زمینه‌ساز کاهش قابل توجه در فرزندآوری، با وجود افزایش تعداد بچه‌های به دنیا آمده خارج از چارچوب خانواده بود.

در خصوص اینکه فرایند نوسازی، با چه سازوکاری زمینه‌ساز این‌گونه تغییرات در خانواده شد، علل و بسترهای گوناگونی را می‌توان برشمرد. اما در این میان، نقش نظریه‌های فمینیستی از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. جامعه‌شناسان معتقدند: دگرگونی‌های خانواده بیشتر متأثر از انقلاب صنعتی، مدرنیته و تغییرات ارزشی ناشی از فرایند مدرنیته مانند فمینیسم است (احمدی و همکاران، ۱۳۹۱). کاستلز بر این باور است که سه علت در تغییرات خانواده معاصر نقش دارد که عبارتند از: اقتصاد و اطلاعات جهانی، فناوری‌های جدید تولیدمثل و فمینیسم، به‌عنوان یک نهضت چند بعدی (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶). کاوی نیز برای تبیین تحولات ساختاری خانواده، به جریان فمینیسم اشاره کرده که از نتایج جهانی شدن است (کاوی، ۲۰۰۷). فمینیسم از طریق سازوکارهایی همچون تقویت گرایش برابری طلبانه، بالا رفتن سطح تحصیلات زنان، افزایش قدرت مالی و بالا رفتن سطح آگاهی و خودآگاهی زنان، به تغییر نگرش زنان نسبت به جهان اجتماعی و برجسته نمودن تجربه زنانه، به این تغییرات دامن زده است. یکی از تغییرات ساختاری در نهاد خانواده، که نظریه فمینیستی در آن نقش ایفا کرده است، هسته‌ای شدن خانواده، در اثر کاهش باروری در دهه‌های اخیر است.

خانواده ایرانی نیز به‌ویژه در چند دهه اخیر، به دلیل قرار گرفتن در متن شرایط جدید جهانی و ارتباطات گسترده و تعامل با سایر جوامع، با دگرگونی‌های چشمگیری در ساحت‌های گوناگون زندگی اجتماعی رو به رو بوده است. این تحولات و دگرگونی‌ها، گستره وسیعی را دربر گرفته است. یکی از جنبه‌های مهم آن، مسئله کاهش باروری به میزان کمتر از جانشینی (۲/۱) است. بی‌شک رشد اندیشه‌های فمینیستی در بین زنان ایرانی، دانسته یا ندانسته در این روند، نقشی اساسی داشته است.

چند سالی است که ضرورت بازنگری در سیاست‌های جمعیتی، در راستای افزایش باروری و جلوگیری از کاهش جمعیت کشور، از سوی بخشی از جامعه علمی کشور مورد تأکید قرار گرفته است. برای دستیابی به این هدف، ابتدا باید عوامل تأثیرگذار بر کاهش باروری در خانواده ایرانی را شناخت. سپس، به برطرف کردن آنها با هدف رشد باروری، همت گماشت. از این‌رو، شناخت دلالت‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی، به‌عنوان یکی از عوامل فرهنگی تأثیرگذار بر کنش باروری خانواده ایرانی، ضرورتی انکارناپذیر است. این مقاله، با روش اسنادی و کتابخانه‌ای به واکاوی ادبیات نظریه فمینیستی، دلالت‌های جمعیت‌شناختی آن پرداخته است. سؤال اصلی این پژوهش این است که دلالت‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی چیست؟ این نظریه، از طریق به‌کارگیری چه سازوکارهایی، بر کاهش باروری تأثیر گذاشته است؟ فرضیه ما این است که آموزه‌های نظریه فمینیستی، نقشی اساسی در کاهش باروری در جوامع توسعه یافته و در حال توسعه داشته‌اند. این نقش را می‌توان از طریق تغییر نگرش‌ها و بازتعریف هویت جنسی، دنبال کرد.

پیشینه پژوهش

در مطالعه اکتشافی، به منبعی که مقوله کاهش باروری را از منظر نظریه فمینیستی مورد بررسی قرار داده باشد، برخورد نشد. اما پژوهش‌های دیگری مشاهده شد که هر چند به‌صورت مستقیم، به این مسئله نپرداخته‌اند، اما از جهت تمرکز بر نقش فرایند نوسازی در دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، به‌ویژه دگرگونی‌های نهاد خانواده و پدیده باروری، با این مطالعه هم‌نوایی دارند. این پژوهش‌ها دو دسته‌اند:

دسته اول، با محور قرار دادن مسئله باروری به‌عنوان مهم‌ترین واقعه حیاتی، به تحلیل عوامل مؤثر بر تغییرات جمعیتی پرداخته‌اند. مانند لایدر- فولادی (۱۹۹۷)، هودفر و اسدپور (۲۰۰۰)، عباسی شوازی و همکاران (۲۰۰۲)، آقا‌جانیان و مهریار (۱۹۹۵). این مطالعات، تغییرات در باروری را به عوامل متنوعی از جمله بیشتر شدن سواد، سطح آموزش، به‌ویژه برای زنان و تجددگرایی و شهرنشینی نسبت داده‌اند.

دسته دوم، از مسیر تمرکز بر خانواده ایرانی و تغییراتی که از جانب مدرن شدن زندگی و فرایند جهانی شدن و نیز گذار جمعیتی، در آن صورت پذیرفته است، به بحث از عوامل اجتماعی و فرهنگی تغییرات جمعیتی پرداخته‌اند. از آن جمله، می‌توان به مطالعه «تحول خانواده گسترده به هسته‌ای» (ر.ک: سید ربیع، ۱۳۷۹)، «تغییرات ساختاری و کارکردی خانواده» (آزاد ارمکی و همکاران، ۱۳۷۹)، «تغییرات سطح و روند ازدواج خویشاوندی» (عباسی شوازی و ترابی، ۱۳۸۵)، «بازسازی معنایی پیامدهای

نوسازی بر خانواده» (محمدپور و همکاران، ۱۳۸۸)، «تغییرات خانواده و تأثیر عوامل ساختاری و ایده‌ای بر آن» (عباسی شوازی و مک‌دونالد، ۲۰۰۷) اشاره کرد.

مطالعات فوق، هرچند اشاره‌ای به اندیشه‌های فمینیستی نداشته‌اند اما، همگی بر این نکته تأکید دارند که خانواده در دنیای معاصر، تحت تأثیر عناصر و فرایندهای نوسازی و تغییرات اجتماعی مدرن، هم از نظر ساختاری و هم از نظر کارکردی، دگرگونی وسیعی را تجربه کرده است. به‌گونه‌ای که پیکربندی سنتی خانواده، در حال جایگزینی با شکل مدرن آن است که در آن کاهش باروری امری طبیعی تلقی می‌شود.

چارچوب مفهومی

فمینیسم

اندیشمندان بسیاری بر این نکته تأکید دارند که ارائه تعریفی جامع و مانع از فمینیسم، دشوار است. این بلا تکلیفی، تا حدی ناشی از این است که فمینیسم در متن سنت مکتب‌های فکری موجود، چون لیبرالیسم، سوسیالیسم، یا مارکسیسم شکل گرفته است. این موضوع، دارای دو پیامد است: نخست اینکه، فمینیست‌ها به‌عنوان نمایندگان تفکر جدید و رادیکال، ناچار از جا باز کردن در هریک از این سنت‌ها بودند. دوم اینکه، در این روند، فمینیست‌ها با مقدمات اساسی و خاص هر یک از این ایسم‌ها همراه شدند. از این رو، خط جداکننده فمینیست‌ها از یکدیگر، از همراهی هر یک از آنها با یکی از این ایدئولوژی‌ها بود (ریک، ۱۳۷۵، ص ۳۴۶). به هر حال، برای رسیدن به یک تعریف پایه از مبنای مشترک فمینیسم می‌توان گفت: اساس همه آنها موقعیت فرودست زنان در جامعه و تبعیضی است که زنان به دلیل جنس خود با آن روبه‌رو می‌شوند و اینکه انواع فمینیسم، به منظور کاهش این تبعیض و در نهایت، غلبه بر آن، خواهان تغییراتی در نظم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اند (فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۵). از نظر آنان، زنان به دلیل جنسیت‌شان گرفتار تبعیض‌اند و نیازهای شخصی دارند که از سوی مردان نادیده انگاشته شده و ارضاء نشده باقی می‌ماند که لازمه ارضای این نیازها، تغییری اساسی در نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است. بنابراین، می‌توان با کاستلز هم نظر شد که وجه مشترک و بنیادی نهضت‌های فمینیستی تلاشی تاریخی، فردی، جمعی، رسمی و غیررسمی است، برای تعریف مجدد زن بودن در تقابل مستقیم با پدرسالاری و ایجاد و تقویت آگاهانه و فعالانه هویت‌های جدید، از طریق گردهمایی، عمل و گفت‌وگوی خلاقانه و وادار کردن زنان به بازاندیشی و معنادادن به زندگی روزانه است (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸).

نظریه فمینیستی

پراکندگی اهداف، تحلیل‌ها، راهبردها و راهکارهای ارائه شده از سوی طیف‌های گوناگون فمینیستی، یکپارچگی نظریه فمینیستی را تحت تأثیر قرار داده است؛ یعنی آنچه پیش از این درباره آسان نبودن ارائه تعریف از فمینیسم، ادعا شد، درباره تعریف نظریه فمینیستی نیز مصداق می‌یابد. از این‌رو، ارائه تعریفی جامع و مانع از نظریه فمینیستی، دشوار می‌نماید. به هر حال، سخن گفتن از «نظریه فمینیستی»، نمی‌تواند تعبیر دقیق و کاملی باشد و بجای آن، باید از مفهوم «نظریه‌های فمینیستی» سخن گفت. با این وجود، می‌توان با تکیه بر مشترکات رویکردهای فمینیستی، تعریفی ارائه کرد که بتواند قابل صدق بر همه آنها باشد. ریتزر تلاش کرده تا از این طریق، تعریفی برای نظریه فمینیستی ارائه دهد. وی معتقد است:

نظریه فمینیستی یک رشته پژوهش درباره زنان است که به طور مخفی یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را، درباره ویژگی‌های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم‌انداز یک زن ارائه می‌دهد و با تحقیق فراوان، موقیعت و تجربه‌های زنان را در جامعه بررسی می‌کند. مدعی است که می‌توان جامعه بهتری برای زنان بسازد (ریتزر، ۱۳۸۰، ص ۶۴۰).

این تعریف، تا حدودی مشکل تعریف را برطرف می‌سازد و می‌توان رویکردهای گوناگون اندیشه فمینیستی را گرد هم آورد. اما با این همه، در این تعریف از تفاوت تحلیل‌ها، راهبردها و راهکارها، سخنی به میان نیامده است. درحالی‌که این سه مقوله، نظریه‌ها را از یکدیگر جدا ساخته، آنها را به نظریه‌های سه گانه برابری، تفاوت و ستمگری جنسی تقسیم می‌کند. از این‌رو، ما در این نوشتار، ضمن قبول تسامح در مفهوم «نظریه فمینیستی»، می‌کوشیم تا ضمن مستندسازی ادعاها، به نقل قول‌هایی از گونه‌های مختلف اندیشه فمینیستی، استناد کرده و به اندیشه‌های مخالف نیز اشاره کنیم.

دلالات‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی

نظریه فمینیستی با داعیه دفاع از حقوق زنان و شناسایی و برطرف کردن بسترهای نابرابری و ستم بر زنان، در سپهر اندیشه اجتماعی خویش، جایگاه علمی فراهم آورده است. بی‌شک دلالت آشکار این اندیشه ارتقا وضعیت زنان بود، اما این اندیشه دلالت‌های آشکار و پنهان دیگری نیز دارد که نقشی اساس در تحولات اجتماعی دارند. از جمله دلالت‌های اثربخش آن، دلالت‌های جمعیت‌شناختی است. نظام معنایی این نظریه، به گونه‌ای است که محصول آن، محور باروری در زنان و یا دست کم کاهش آن است. آنان معتقدند: زنان و پایگاه اجتماعی پایین آنها و تأکید بر وظیفه اصلی آنها در زاد و ولد و پرورش فرزندان، نقش اساسی در ایجاد مسائل جمعیتی دارد. این دیدگاه، در خصوص راه‌حل مسائل جمعیتی بر توانمندسازی زنان، برابری جنسیتی، آزادی و برخورداری زنان از حقوق بیشتر تأکید می‌کند؛

حقوقی که این نظریه بر آنها تأکید می‌کند، شامل اموری است که پیش از این، از نظر اخلاقی مورد نکوهش قرار می‌گرفتند. از جمله آنها، حق سقط جنین و حق آزادی کامل جنسی... است. به هر حال، کاهش باروری متأثر از این گونه نظریه‌های چالشی است که در ابتدا جوامع توسعه یافته و سپس، بسیاری از جوامع در حال توسعه با آن دست به گریبانند.



مُدل نظری تحقیق
پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

فمینیسم و گسترش گفتمان فردگرایی

یکی از مهم‌ترین مبانی نظری فمینیستی، که در تحولات جمعیتی نقش ایفا می‌کند، فردگرایی است. بیرو در تعریف فردگرایی می‌نویسد: «فردگرایی، هر نظریه، آئین یا هر اقدامی را می‌رساند که انسان را در فردیتش، شالوده نظام اندیشه و تبیین قاعده رفتاری یا واقعیت اساسی و یا به‌طور کلی والاترین ارزش به حساب آورد» (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰). این مفهوم، با محور قرار دادن فرد در همه مناسبات اجتماعی، وی را واقعی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌کند. در این شیوه تفکر، فرد مقدم بر جامعه قرار می‌گیرد. فردگرایی، محوریت غریزه و امیال انسانی را در انتخاب آزادانه ارزش‌ها، هنجارها و رفتارها می‌پذیرد و عقل انسانی را به عنوان ابزاری در خدمت تأمین منافع فردی و اغراض و امیال شخصی قرار می‌دهد. در این رویکرد، زندگی فرد دارایی اوست و به

خود او تعلق دارد، نه به خداوند، جامعه و یا دولت. فرد می‌تواند با داشته‌های خود، هر گونه مایل است رفتار کند. دو نگرش بنیادی در فردگرایی اشراب شده است، که تأثیر چشمگیری بر خانواده داشته است: نخست اینکه، انسان صرفاً به دلیل انسان بودن، واجد حقوق طبیعی و ذاتاً موجودی محق است و نه مکلف. دیگر اینکه، حقوق طبیعی فرد مقدم بر اجتماع و نهادهای اجتماعی، از جمله خانواده است (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۰۰).

بی‌تردید فردگرایی را می‌توان اساس‌ترین و بنیادی‌ترین اصلی دانست که سایر داعیه‌های نظریه فمینیستی بر آن مبتنی است. در نظریه فمینیستی، اصالت فرد، که به معنای اصالت حقوق، خواسته‌ها، غرائز، ایده و عقاید فرد (زن) است، از چنان جایگاهی برخوردار است که هیچ قانونی، قدرت سلب مشروعیت و یا ایجاد محدودیت آن را ندارد. بها دادن به خواسته‌های فردی زن، در نظریه فمینیستی تا آنجا پیش می‌رود که حتی نهاد خانواده، «نمی‌باید» مانع و یا محدودکننده خواسته‌های شخصی افراد باشد. از این رو، اگر در تعارضی آشکار، تأمین خواسته فردی زن منجر به تخریب خانواده شود، آنچه شایسته تقدم است، خواسته فردی زن و نه خانواده است.

تقدم حقوق فردی در حوزه خانواده، که در نظریه فمینیستی به‌عنوان یک اصل غیرقابل انکار پذیرفته شده است، پیامدهای منفی بسیاری در خانواده به دنبال دارد. از جمله آن کاهش باروری است؛ زیرا اولاً، با تأکید بر فردگرایی، اصل پیوند زناشویی، همانند سایر قراردادهای عرفی نگریسته می‌شود که هر یک از طرفین به دنبال حفظ حقوق خویش است. در این نوع قراردادها، هر گاه فرد احساس کند که حقوقش تأمین نمی‌شود، می‌تواند آن را فسخ کند. اگر روزی احساس کند که رفتاری چون بارداری، اندام او را از تناسب خارج می‌کند و یا مانعی برای اشتغال و یا آزادی اوست، تصمیم می‌گیرد که باردار نشود. تورنتون معتقد است: فردگرایی اساس تغییر خانواده در کشورهای صنعتی و سایر نقاط جهان است. فابری نیز معتقد است: فردگرایی به زنان اجازه می‌دهد که تصمیم آنها در خصوص تشکیل خانواده و فرزندآوری، بر علایق شخصی مبتنی باشد (عرفانی و بیوگات، ۲۰۰۶).

از این رو، با نفوذ نظریه فمینیستی در لایه‌های نظام‌های قانون‌گذاری غرب، قوانینی با محوریت فرد به تصویب رسید. قانونی شدن سقط‌جنین، ایجاد فرهنگ زندگی مشترک، بدون تعهد اخلاقی و قانونی و ترویج جایگزین‌های خانواده چون همباشی، آزادی روابط جنسی، همجنس‌گرایی، حمایت از خانواده‌های تک سرپرست و تک والد و توسعه مهدکودک‌ها، پانسیون‌های متعدد، به منظور رهایی زنان از نقش مادری، از جمله سیاست‌گذاری‌های دهه‌های اخیر دنیای غرب بوده است. روشن است که

پیامد عمل به هر کدام از این قوانین، کاهش باروری زنان است. روابط آزاد جنسی، همجنس‌گرایی و زندگی بدون تعهدات اخلاقی، که به بهانه احترام به فردیت زنان تجویز و تشویق می‌شوند، اغلب با وجود فرزند ناسازگار است.

ازدواج و خانواده در نظریه فمینیستی

یکی از دریاچه‌های فهم دلالت جمعیتی نظریه فمینیستی، درک دقیق نوع نگاه فمینیست‌ها، به اصل نهاد خانواده و پدیده ازدواج است. بی‌شک آگاهی از رویکرد فمینیسم به خانواده و ازدواج، ما را در درک بهتر جهت‌گیری‌های آنها، درباره کارکردهای خانواده به‌طور عام، و کارکرد تولیدمثل و باروری به‌طور خاص، و به‌عنوان پدیده‌ای تأثیرگذار در تحولات جمعیتی یاری می‌رساند.

در رویکرد دینی و جامعه‌شناسی، خانواده از نهادهای ضروری و اصلی زندگی اجتماعی به شمار آمده، پیش‌نیازی اجتناب‌ناپذیر برای استواری اجتماع است. خانواده، به‌عنوان عامل اصلی اجتماعی کردن، نظارت اجتماعی را، که استواری هر جامعه‌ای بدان بستگی دارد، ملکه اذهان کودکان می‌سازد. از سوی دیگر، خانواده، که در کانون حیات عاطفی بزرگسالان جای دارد، به‌عنوان عامل نظارت اجتماعی بیرونی و مفری برای تنش‌های بزرگسالان، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ زیرا بدون خانواده، این تنش‌ها در زندگی عمومی بروز پیدا می‌کردند (ریتزر، ۱۳۸۰، ص ۶۷). اما پیش از همه این کارکردها، آنچه اهمیت خانواده را مضاعف می‌کند، کارکرد بازتولید نسل انسانی است. خانواده از طریق باروری و تولید مثل، جامعه انسانی را استمرار بخشیده، بدان حیاتی تازه می‌بخشد.

اما در رویکرد فمینیستی، درباره خانواده و ازدواج، نگاه یکسانی وجود ندارد. هرچند در موج اول، خانواده به ندرت به‌عنوان یک نهاد زیر سؤال می‌رفت، اما در موج دوم، نگاه اکثریت فمینیست‌ها به خانواده، رویکردی به شدت انتقادی بود و بیشتر به نقش خانواده، در فرودستی زنان توجه می‌کردند. استدلال کلی آنها این بود که موقعیت زنان، به‌عنوان همسر و مادر و همچنین فرایند جامعه‌پذیری در خانواده، که نگرش‌های مربوط به زن و مرد و زنانگی و مردانگی را به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند، نقش اصلی را در فرودست‌سازی زنان و تداوم تقسیم کار مرزهای جنسیتی و روابط قدرت میان زن و مرد دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۳۲). در رویکردهای فمینیستی، خانواده نه تنها محور نیست، بلکه ساختاری ستم‌آلودی است که باید دگرگون شود. دگرگونی در ساختار خانواده و سوق دادن زنان به مشاغل عمومی و تضعیف نقش ویژه مادران در خانواده، از اصول برنامه‌های بیشتر فمینیست‌هاست. سیمون دوبوار معتقد بود: دو نهاد عمده

ازدواج و مادری، زن را در قید بندگی نگه می‌دارد. وی نظام خانواده را به‌عنوان رکنی برای حیات اجتماعی و پرورش انسان‌های سالم، به شدت مورد حمله قرار می‌داد. از نظر وی، ازدواج نوعی «فحشای عمومی» و عامل بدبختی زنان است. وی با تولیدمثل و شکل رایج روابط جنسی، به عنوان مسائل اساسی جنبش فمینیسم مخالفت می‌کرد (موسسه طه، ۱۳۷۷، ص ۱۷).

جسی برنارد، فمینیست لیبرال، با بخش‌بندی ازدواج به «ازدواج فرهنگی»، که برای زنان جنبه آرمانی دارد، و «ازدواج نهادی»، ازدواج نوع دوم را به نفع مردان و به ضرر زنان می‌دانست و خواستار رهایی زنان از آن بود. از نظر وی، تأثیر نابرابر زناشویی بر دو جنس، زمانی به پایان می‌رسد که زن و شوهر از قید و بندهای نهادی رایج رهایی یابند و ازدواجی را در پیش گیرند که با نیازها و شخصیتشان بهترین همخوانی را دارد (ریترز، ۱۳۸۰، ص ۴۷۶-۴۷۵).

در رویکرد مارکسیستی فمینیسم، ارزش‌گذاری منفی دربارهٔ خانواده به روشنی مشاهده می‌شود. از نظر میشل بارت، رمز ستم‌دیدگی زنان نظام خانواده است (پاملا و کالر، ۱۳۷۶، ص ۲۵۰). از نگاه فمینیست‌های سوسیالیست نیز زنان نه تنها در حوزه سیاست و اقتصاد، بلکه در خانواده نیز از سوی مردان خود، با آنها چون برده رفتار شده، مورد ستم قرار می‌گیرند. از نظر آنها، نهاد ازدواج، تکامل معنوی، فرهنگی و روانی مردان و زنان را عقیم می‌گذارد و موجب خودخواهی و بی‌کفایتی آنان می‌گردد (ریک، ۱۳۷۵، ص ۳۶۱). در نگرش پیروان این مکتب، اصولاً نهاد خانواده پدیده‌ای مربوط به نظام سرمایه‌داری است. برای نجات زنان، باید خانواده و نهاد ازدواج را منحل ساخت.

فمینیست‌های رادیکال نیز روی خوش به نهاد خانواده نشان نداده، ازدواج را نهادی می‌دانند که انقیاد مستمر زنان را به لحاظ اقتصادی، مالی، حقوقی، سیاسی و عاطفی تضمین می‌کند. از نظر آنان خانواده، هم علت و هم معلول کم‌ارج کردن زنان است (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۸۳).

با توجه به اینکه صورت پذیرفته شده باروری از نظر اجتماعی، در خانواده ظهور پیدا می‌کند، رویکرد خصمانه به ازدواج و خانواده، با هر دلیل و منطقی، مانعی بزرگ فراسوی پدیده باروری و بازتولید نسل انسانی است. انحلال نهاد خانواده و یا پذیرش جایگزین‌های آن، به شکلی که اغلب فمینیست‌ها خواستار آن هستند، پیامدی جز کاهش باروری به دنبال نخواهد داشت. افزون بر اینکه، در این نگرش طلاق، امری مثبت و راه ضروری رهایی از بردگی زنان معرفی می‌شد. روشن است که طلاق و جدایی زن و مرد، به معنای از بین بردن زمینهٔ ارتباط جنسی به لحاظ اجتماعی مقبول است، که پیامد آن حذف باروری است.

تولیدمثل و نقش مادری در نظریه فمینیستی

تولیدمثل، یکی از کارکردهای مهم خانواده است که بقای جوامع و به‌طور کلی، بقای نسل بشر را تضمین می‌کند. بی‌تردید جریان تجدید و تداوم نسل به دنبال ازدواج آغاز می‌گردد. در چنین شرایطی، زوج تشکیل‌دهنده خانواده بالقوه در زاد و ولد و تحقق تجدید نسل و تحولات جمعیتی نقش ایفا می‌کنند. نظریه فمینیستی با به چالش کشیدن اصل این کارکرد و یا نوع عینیت یافته آن، نقش مهمی در کاهش باروری و در پی آن، تحولات جمعیتی قرن اخیر ایفا نموده است.

در نظر فمینیست‌ها، کارکرد تولیدمثل و نقش مادری، جایگاهی چالش برانگیز است. در نظر برخی از فمینیست‌ها، تولیدمثل و مادری، باری بر دوش زنان و بخشی از فرایند ستم و سرکوبی است که باید از سر راه زنان برداشته شود. این گروه، غالباً فناوری‌های جدید را، که فشار تولیدمثل بر زنان را کاهش می‌دهند، به‌عنوان کلید رهایی زنان از انقیاد مردان تلقی نموده‌اند. هر چند در این میان، فمینیستی‌هایی نیز بر این باورند که تولیدمثل و مادری، یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های زن بودن است، فقط باید آن را از زیر کنترل جنس مذکر رها کنید، تا تبدیل به یکی از مثبت‌ترین تجربه‌های زنان شود (فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴). برخی پست فمینیست‌ها، با پذیرش تفاوت‌های زن و مرد و دفاع از بارداری، زایمان و بچه‌داری، به‌عنوان فضائل زنانگی و یکی از لذت‌های زن بودن، برتفات‌های ذاتی تأکید کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۴۲۷). اما رویکرد غالب در نظریه فمینیستی، این است که به کارکرد تولیدمثل و نقش مادری، نگرشی منفی دارند.

به باور فمینیست‌ها، تفاوت‌های زیستی میان زن و مرد، به ویژه قابلیت زنان در تولیدمثل عامل مهم نابرابری جنسی است. شولامیث فایرستون - فمینیست رادیکال - معتقد بود: تقسیم‌بندی زیست‌شناختی، که وظیفه باروری را به زنان می‌سپرد، زمینه‌ساز سرکوب زنان است؛ زیرا از نظر وی، تولیدمثل منشأ سلطه مردان بر زنان است. تنها راه آزادی حقیقی زنان و ارهانیدن آنها از بار ستم‌ساز تولیدمثل، از رهگذر فناوری‌های علمی جدید است (فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰). وی معتقد بود: تقسیم کار میان مرد و زن، مبنای زیست‌شناختی دارد. زنان به دلیل ویژگی‌های بدنی مورد نیاز برای تولیدمثل و به دلیل مسئولیت مراقبت از نوزادان، از نظر جسمی از مردان ضعیف‌ترند. این ویژگی‌ها، سبب‌ساز نوعی روابط اجتماعی است که از رهگذر آن، زنان برای امنیت جسمی خود، به مردان متکی شوند. اما آنچه این وابستگی را پرورش داده و بر میزان آن می‌افزاید، ساختارهای فرهنگی است؛ زیرا نهادهای اجتماعی و به صورت مشخص، شیوه‌های مرسوم رابطه جنسی و بچه‌داری، که به سلطه مردانه دامن می‌زنند، این التزام زیست‌شناختی را پوشش داده‌اند. اما از نظر آنها، امروزه سلطه مردان دیگر ضرورت ندارد؛ زیرا به مدد

پیشرفت فناوری‌های بارداری، امکان حذف مبنای زیستی فرودستی زنان فراهم شده است. این پیشرفت، قید «بچه‌داری» را از گردن زنان برداشته است؛ بچه‌دار شدن و بچه‌داری کردن، می‌تواند به صورت وظیفه مشترک مرد و زن درآید (پاملا و کلر، ۱۳۷۶، ص ۲۹۵). سیمون دوبووار نیز تولیدمثل را بردگی خوانده و فناوری جدید را نویدبخش رهایی زنان از این بردگی می‌داند. وی در این باره می‌نویسد:

به باری آبستنی مصنوعی، تحولی کمال می‌پذیرد که به بشریت اجازه می‌دهد بر کار تولیدمثل تسلط یابد. این تغییرها، بخصوص برای زن اهمیت فراوان دارد و زن می‌تواند تعداد آبستنی‌ها را محدود کند. از روی عقل آنها را جزئی از زندگی خود کند، نه اینکه برده آنها باشد (دوبووار، ۱۳۸۰، ص ۲۰۷).

اوکلای نیز با تحلیل اسطوره مادری معتقد بود: اسطوره مادری مشتمل بر سه ادعای نادرست و اثبات نشده است: نخست اینکه، مادران به کودکان خود نیاز دارند. دوم اینکه، کودکان به مادران خود نیاز دارند. سوم اینکه، مادری مظهر بزرگ‌ترین دستاورد زندگی زن است (بستان، ۱۳۸۲، ص ۸). وی با مردود دانستن این سه مؤلفه، در تلاش است تا مادری امری فرهنگی و بر ساخته اجتماعی معرفی کند، تا مقوله‌ای طبیعی. کیت ملیت نیز معتقد است: تا زمانی که اولویت اصلی زن، مراقبت از کودکان باشد، او نمی‌تواند یک انسان آزاد باشد. از نظر وی، اینکه هر زنی را لزوماً باید مادر دانست، یکی از افسانه‌های مورد علاقه محافظه‌کاران است (گراگلیا، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳).

فمینیست‌های مارکسیست نیز با نادیده گرفتن کنش زایشی زنان، زاینده‌گری را بیشتر رفتاری حیوانی می‌دانند، تا انسانی. از نظر آنان، حقیقت شخصیت انسانی تجلی یافته در کار تولیدی و نه در کار زایشی است. سوسیال فمینیست‌ها نیز معتقدند: با وجود آنکه زنان همیشه کارهای گوناگونی انجام می‌دهند، اما در طول تاریخ، در درجه نخست، با کار جنسی و زایشی خود به‌عنوان مادران تعریف شده‌اند. جدا کردن زنان از عرصه تولید و در نظر گرفتن آنها به‌عنوان مادر، استعمار زنان را، که در جامعه صنعتی شدت یافته بود، گسترش داده است (حسینی، ۱۳۷۹). هر دو رویکرد مارکسیستی و سوسیالیستی، فمینیسم با ترغیب زنان به کار تولیدی و جذب شدن به بازار کار، به منظور رهایی از از خودبیگانگی از یک‌سو، و کم‌ارج کردن نقش مادری و تولیدمثل از سوی دیگر، بر تحولات جمعیتی تأثیر گذاشته‌اند.

دغدغه اساسی نظریه فمینیستی، بحث برابری حقوق و آزادی جنسی است. از این رو، هر آنچه که بخواهد معادله برابری حقوق را بر هم زند، مورد بغض فمینیست‌ها قرار می‌گیرد؛ زیرا آنان معتقدند که زنان وقتی می‌توانند به حقوق برابر با مردان برسند که تصمیم بگیرند بچه‌دار نشوند. تنها در این صورت است که می‌توانند برای احراز شغل، درآمد و قدرت طبق معیارهای مردانه، با مردان به رقابت بپردازند.

البته برخی از فمینیست‌ها، با اصل تولیدمثل و نقش مادری به مخالفت نپرداخته‌اند، بلکه با تأکید بر مفاهیمی چون استقلال وجودی زن و حق او بر کنترل بدن خود، به گونه‌ای دیگر بر کاهش فرایند باروری تأکید کرده‌اند. بتی فریدان، نظریه‌پرداز لیبرال فمینیسم، معتقد است:

چون زن موجودی مستقل است، حق دارد بر جسم خود کنترل داشته باشد و این حق از باور به شأن انسانی مستقل زن همانند مرد برگرفته شده است. ... مادری تنها وقتی به یک عمل لذت‌آفرین و مسئولانه تبدیل می‌شود که زنان بتوانند با آگاهی و مسئولیت انسانی کامل، تصمیم بگیرند مادر باشند. ... این حق زن - و فقط زن است - که بخواهد یا نخواهد بچه‌دار شود. بدین‌روی، حق کنترل بر باروری به‌عنوان یک حق مدنی تلقی می‌شود که هیچ مرجعی نمی‌تواند جز خود زن، درباره‌اش تصمیم بگیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۴۹-۲۵۰).

روشن است که اگر زن به هر دلیلی از جمله حفظ و موزون نگه‌داشت اندام خود، تصمیم بگیرد که هرگز بچه‌دار نشود، یا فقط یک زایمان داشته باشد، هیچ کسی حق ندارد او را به تولیدمثل بیشتر الزام کند. در تحلیل تأثیرگذاری این اندیشه‌ها، در تحولات جمعیتی باید بر این نکته تأکید کرد که آنچه به مادری و کنش باروری زنان شکل می‌دهد، نوع نگرش به دو مقوله مادری و باروری است. اگر تولیدمثل به گونه‌ای برای زنان بازنمایی شود که سبب‌ساز مانعیت برای آزادی، پیشرفت، تحقق نفس و آرامش زنان و برهم زنده تناسب اندام آنان شود، انگیزه‌ای برای باروری در بین زنان به‌وجود نخواهد آمد. به‌ویژه امروزه با توجه به اینکه مسئله مدیریت بدن، به‌عنوان کالایی فرهنگی از سوی رسانه به مخاطبین القا می‌شود و در میان زنان، با پذیرشی به نسبت عام روبه‌رو گشته و مورد مصرف قرار می‌گیرد. از این‌رو، این ایده به ظاهر خیرخواهانه و عدالت‌گرایانه، در آینده‌ای نه چندان دور، گسترش یافته و به دستاویزی محکم برای کاهش باروری و تحولات جمعیتی، تبدیل می‌گردد.

نظریه فمینیستی و سقط جنین

موضوع مهم دیگری که در نظریه فمینیستی، در بحث از کارکرد تولیدمثل، مورد پردازش قرار گرفته و جایگاه مهمی در تحولات جمعیتی دارد، مسئله «سقط جنین» و لزوم آزادی آن است. نظریه‌های فمینیستی درباره سقط جنین، یک دسته نبوده، بلکه دارای تنوع است. عمده دلایلی موافقان سقط جنین به دو مسئله برمی‌گردد: نخست، حق زنان در کنترل جسم خود. دوم، فاعل مختار شمردن زنان. اما در این میان، اتفاق نظری در این مسئله در بین نحله‌های فمینیستی وجود ندارد. بسیاری از فمینیست‌ها، مانند سایر زنان، مشتاق به بارداری‌اند. افزون بر این، بسیاری از فمینیست‌های مسیحی، سقط جنین را قتل نفس می‌دانند (هام، ۱۳۸۲، ص ۲۳). اما با این حال، نگرش غالب در نظریه فمینیستی، تجویز سقط

جنین است. روا دانستن این امر بدان معناست که زنان اختیار دارند که در هر مرحله‌ای که بخواهند، به بارداری ناخوشایند خویش پایان دهند. هنجار شدن سقط جنین، می‌تواند در کاهش باروری و دگرگونی‌های جمعیتی تأثیر بسزایی داشته باشد.

در نظریه فمینیستی، رادیکال‌ها را می‌توان سرسخت‌ترین حمایت‌گر سقط جنین دانست. هرچند لیبرال‌ها نیز به شدت بر آن تأکید دارند. استدلال هر دو جریان فمینیسم لیبرال و رادیکال یکسان است. آنها معتقدند: زن حق دارد بر جسم خود کنترل داشته باشد. زنان حق پایان دادن به بارداری خود و یا سقط جنین را دارند. این امری شخصی و مربوط به خود زن است؛ هیچ شخصیت حقیقی و حقوقی حق دخالت در آن را ندارد، هرچند شوهر یا دولت باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۸۶). مسئله سقط جنین نزد فمینیست‌های رادیکال نیز آنچنان مهم و حیاتی است که مری دیلی پیشنهاد می‌کند: همه تلاش فمینیست‌ها باید مصروف ایجاد جامعه‌ای شود که در آن، مشکل سقط جنین وجود نداشته باشد (هام، ۱۳۸۲، ص ۲۳). سیمون دوبووار با استفاده از استعاره بردگی بدن برای بارداری، با ابراز خشنودی از در دسترس بودن وسایل پیشگیری و سقط جنین می‌گوید: «در دسترس بودن وسایل پیشگیری از حاملگی و سقط جنین، بدین معناست که زنان قادر خواهند بود بر بدن خویش حاکم باشند، نه اینکه به‌عنوان برده آن عمل کنند» (ریک، ۱۳۷۵، ص ۳۶۸). جواز سقط جنین در فمینیسم سوسیالیستی نیز بر پایه دو اصل قرار دارد: نخست اینکه، زنان اختیار تن خود را دارند، و دوم اینکه، تصمیم‌گیرنده واقعی برای بارداری خود زنان باید باشند؛ چرا که تولیدمثل بیشترین تأثیر را بر زنان می‌گذارد (هام، ۱۳۸۲، ص ۲۳). از این رو، آنان حق دارند عاملی را که می‌تواند بر آینده زندگی خود تأثیر گذارد، خود انتخاب کرده، درباره‌اش تصمیم‌گیری کنند.

در رویکر رادیکال نظریه فمینیسی بارداری، صورتی از بردگی و کودک، به منزله موجودی مهاجم به بدن زن تلقی می‌شود (پاسنو، ۱۳۹۰، ص ۸۵). وقتی چنین تلقی از باروری از سوی فمینیست‌ها مورد تبلیغ قرار گیرد، بی‌شک سقط جنین به‌عنوان عملی عقلانی برای برطرف کردن حمله مهاجم، مورد تأیید قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، نظریه فمینیستی، بارداری را بزرگترین مانع آزادی‌های جنسی زنان دانسته، راه‌هایی از آن را قانونی شدن سقط جنین معرفی می‌کند. از نظر آنها، نداشتن فرزند یکی از حقوق زنان است که آنها را از چارچوب جنسی سنتی نجات داده، مانند مرد آزاد می‌سازد (فاکس، ۱۳۸۱). چالش‌آفرینی این نگرش، برای تحولات جمعیتی وقتی به خوبی روشن می‌شود که بدانیم نظریه فمینیستی، پیش از تعریف «نداشتن فرزند»، به‌عنوان «حق» زن، از طریق تغییر نگرش زنان نسبت به فرزندآوری، بستر مناسب برای استفاده قطعی از این حق را برای آنان فراهم آورده است.

به هر حال، جواز سقط جنین از سوی چهره غالب نظریه فمینیستی، با هر دلیل و توجیهی، پیامدهای جمعیت‌شناسانه آن غیرقابل انکار است. از آنجاکه پدیده باروری، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر تحولات جمعیتی است، تجویز و گاه توصیه به سقط جنین، زمینه‌ساز کاهش باروری و تحولات جمعیتی است. وقتی به زن القا شود که حق کنترل بر بدنش فقط مختص به اوست، هیچ موجودی حتی خدا و یا دولت حق دخالت در کنترل آن را ندارد، ممنوعیت سقط جنین در هر مرحله‌ای می‌تواند ناقض حق کنترل بر بدن باشد؛ این به معنای تجویز پایان دادن به بارداری‌های است که ظرفیت افزایش جمعیت را داشته‌اند. پیامد این‌گونه اندیشه‌ها این است که امروزه در جوامع توسعه یافته، سقط جنین از حقوق اولیه اجتماعی زنان شمرده می‌شود و از جمله آزادی‌های فردی زنان می‌باشد. از این‌رو، در دهه‌های اخیر، سقط جنین در کشورهای اروپایی، مشروعیت یافته و در برخی از کشورهای مزبور، قانون‌گذاری به زنان اجازه می‌دهند که با صرف هزینه‌های اندک، که احتمالاً از سوی نظام بیمه نیز تأمین می‌شود، تا ماه سوم حاملگی بدون هیچ نیازی به دلیل پزشکی، سقط جنین کنند.

فمینیسم و تحقیر کار خانگی

در نگرش غیرفمینیستی، کار خانگی اغلب به نام زن شناخته و وظیفه او دانسته می‌شود. اما در نگرش فمینیستی، خانه‌داری و کارخانگی با نگرشی منفی روبه‌روست. از نظر آنها، کارخانگی از سویی «شیوه اصلی تولید مرد سالاری» و از سوی دیگر، امری ناسازگار با کارکرد عاطفی خانواده برای زنان است. از نظر اوکلی، فمینیست رادیکال، زنان در زندگی خانوادگی، چهار حوزه تعارض را تجربه می‌کنند: از یک سو، در خانواده تقسیم کار جنسی وجود دارد که در آن، از زنان انتظار می‌رود مسئولیت کارهای خانه و بچه‌داری را بر عهده بگیرند. از سوی دیگر، شیوه تأمین نیازهای عاطفی زنان و مردان در خانواده متفاوت است؛ از زنان انتظار می‌رود که با عصبانیت شوهر و فرزندانشان بسازند، ولی خودشان کسی را ندارند که به او روی آورند. شکل سوم تعارض، تفاوت توان بدنی و بنیه اقتصادی زن و شوهر است، که ممکن است سبب شود زنان اختیاری بر منابع مالی نداشته باشند. از شرکت در فعالیت‌های اجتماعی ناتوان باشند و حتی با خشونت فیزیکی از سوی شوهر مواجه شوند. دست آخر اینکه، اختیار روابط جنسی و کنترل باروری در خانواده به دست مردان است (پاملا و کلر، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰). وی با تمرکز بر کار خانگی زنان و ناسازگار دیدن آن با تحقق نفس، که نیازی انسانی است، آن را به چالش کشیده است. استدلال وی این است که کار تنها در صورتی موجب تحقق نفس می‌گردد که برای کارگر ایجاد انگیزش کند. از مهم‌ترین ویژگی‌های شغل مولد انگیزش، این است که

موجد احساس موفقیت، مسئولیت، ارتقا، خشنودی از کار و مقبولیت مکتسب در فرد می‌شود. از نظر اوکلی، کار خانگی فاقد هرگونه عامل برانگیزنده است؛ زیرا در کار خانگی، امکان پیشرفت و ارتقا وجود ندارد، احساس موفقیت زودگذر است، خشنودی از کار، تجربه‌ای است که کمتر حاصل می‌شود. از نظر وی، اظهارات همدلانه و تشکرآمیز شوهر، صرفاً منجر به نوعی مقبولیت بیرونی و نه درونی می‌شود که به‌عنوان عاملی ابقاکننده، زن خانه‌دار را در شغلش نگاه می‌دارد و پاداش اساسی‌تری برای او فراهم نمی‌آورد. هرچند اوکلی می‌پذیرد که عنصر «مسئولیت» در شغل خانه‌داری، موجد انگیزش است، اما به سبب انزوای روان‌شناختی و عینی زن خانه‌دار، نتیجه اصلاً رضایت‌بخش نیست (بستان، ۱۳۸۲).

سیمون دووېوار ضمن تأکید بر اینکه کار مفید این است که برای جامعه مفید باشد و چیزی را تولید کند، بر این باور است که کار زن در خانه، هیچ فایده مستقیمی برای اجتماع ندارد؛ زیرا کار زن در خانه هیچ چیزی تولید نمی‌کند. زن خانه‌دار فرودست، درجه دوم و طفیلی است. به نظر وی، زن نمی‌تواند در خانه وجود خود را پی‌ریزی کند؛ زیرا زن در خانه فاقد ابزارهای مورد نیاز برای بروز استعدادهای خود به‌عنوان فرد است. در نتیجه، فردیت او به رسمیت شناخته نمی‌شود (گراگلیا، ۱۳۸۵، ص ۶۷). فریدان، نظریه‌پرداز فمینیست-لیبرال، زانی را که به کار خانگی مشغول می‌شوند، قربانیان یک گزینه اشتباه می‌خواند و آنها را محکوم به عقب‌ماندگی مستمر می‌داند. از نظر وی، پرداختن به کار خانه‌داری، محصول فرهنگی است که از زنان خود انتظار رشد ندارد و حاصل آن تلف شدن یک نفس انسانی است (همان، ص ۶۹).

فمینیست‌های مارکسیست نیز با استفاده از نظریه «از خودبیگانگی» مارکس، به بررسی کار خانگی پرداخته‌اند. از نظر آنها، زنان در خانواده، به‌عنوان کارگر (خدمت‌کار) تحت نظام نظارت جنسی و ناعادلانه قرار می‌گیرند. ایدئولوژی حاکم بر جامعه (مردسالاری) آنان را مانند کارگران، به سوی از خودبیگانگی سوق می‌دهد. از نظر آنان، نظام بهره‌کشی ساختارهای پیچیده تسلط (روابط ناعادلانه طبقاتی، مردسالاری، سوداگری، از خودبیگانگی، جنگ، خشونت، نابرابری و استبداد) را به وجود می‌آورد و نهاد خانواده منعکس‌کننده بی‌عدالتی‌های موجود در چنین جامعه‌ای است. از این رو، خانواده به‌عنوان اولین نهاد جامعه، که تقسیم نابرابر کار اجتماعی و تبدیل زن به کالا در جامعه مردسالار از متن آن آغاز می‌شود، مورد حمله فمینیست‌های مارکسیست قرار می‌گیرد (موسوی، ۱۳۷۸، ص ۱۴-۱۵).

دلالت ضمنی اندیشه فوق، این است که تنها راه مفید بودن، جهت‌دهی کار به سوی کار تولیدی و به صورت اشتغال خارج از خانه است. در این صورت، هم فایده‌مندی کار زن برای جامعه و هم احساس خوشایند بروز استعداد برای خود زن به‌وجود می‌آید. روشن است که ارزش‌گذاری به اشتغال

خارج از خانه، از یک‌سو، و کم ارج کردن و تحقیر کار خانگی به نوعی تشویق زنان برای حضور و مشارکت اجتماعی و اقتصادی افزون‌تر است. وقتی حضور زن در خانه را تلف شدن و تباهی شخصیت او بدانند و کار خانه‌داری و نقش‌های همسری و مادری را نوعی اسارت و تحقیر به‌شمار آورند، طبیعی است که رواج این نگرش، منجر به کم‌ارزش شدن و تحقیر این نقش‌ها در جامعه و بخصوص در بین زنان می‌شود. در نهایت، در کاهش باروری بسیار تأثیرگذار خواهد بود؛ زیرا وقتی کار خانگی در نگرش زنان و دختران جوان بی‌ارزش جلوه‌گر شود. اشتغال خارج از خانه، به‌عنوان مهم‌ترین عامل دستیابی به پایگاه اجتماعی بالا معرفی شود، تمایل به حضور در حوزه عمومی افزایش می‌یابد. از آنجاکه اشتغال، بخش زیادی از وقت و نیروی زنان را در خارج از خانه به خودش اختصاص می‌دهد، دیگر توان و فرصتی برای باروری زنان، باقی نخواهد گذاشت.

به همین دلیل، در سال‌های اخیر، در کشور ما نیز تمایل زنان به کار و کسب درآمد افزایش یافته و در نتیجه، اشتغال زنان و حضور زنان در بازار کار فزونی یافته است. افزون بر اینکه، نوعی تغییر نگرش به ازدواج و نقش‌های همسری و مادری و کارخانگی به وجود آمده، به‌گونه‌ای که تحقیر این نقش‌ها را به دنبال داشته است. بخش زیادی از این تغییر نگرش را می‌توان در قالب اشاعه دلالت‌های جمعیت‌شناختی نظریه فمینیستی ارزیابی کرد.

فمینیسم و اشتغال زنان

نظریه فمینیستی در چالش با حوزه خصوصی، به تحقیر کارخانگی بسنده نکرد، بلکه در کنار آن، تشویق و ترغیب زنان به روی آوردن به اشتغال خارج از خانه را به‌عنوان یکی از گزینه‌های رهایی بخش مورد تأکید قرار داد. گرچه فعالیت اقتصادی زنان، عمری به بلندای تاریخ بشر دارد، اما اشتغال در مفهوم جدید آن، که شامل فعالیت‌های اقتصادی در زمان معین و خارج از محیط خانه را می‌باشد، بیشتر محصول جهان مدرن و جایگزین شدن کار در کارخانه‌ها و ادارات، به جای فعالیت‌های سنتی همچون کشاورزی و دامداری است که در گذشته در کنار خانواده، انجام می‌گرفت. امروزه یکی از معیارهایی که جهان مدرن برای تعیین جایگاه زن در اجتماع پذیرفته، میزان مشارکت زنان در زندگی اقتصادی و اشتغال آنان است (وود، ۱۳۶۹، ص ۱۴۱). درحالی‌که به اذعان بسیاری از اندیشمندان فمینیست و غیرفمینیست، تشویق زنان به اشتغال، نه به علت رعایت شخصیت و منزلت زنان، بلکه به سبب نیاز نظام سرمایه‌داری به نیروی کار ارزان زنان بود. شاهد این ادعا، برخورد دوگانه غرب در دو بُعد مقدار دستمزد و کیفیت شغل احراز شده که زنان در هر دو، جایگاهی پست‌تر از مردان دارند (لنسکی و

لسکی، ۱۳۷۴، ص ۴۵۸). با این حال، اغلب فمینیست‌ها هر چند در مقابل این برخورد دوگانه موضع می‌گیرند، اما همچنان بی‌توجه به تفاوت‌های جنسیتی، بر ورود زن به عرصه عمومی اقتصاد تأکید دارند. افزون بر اینکه، از طریق حرکت‌های جهت‌دار سیاسی همچون کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان، تلاش دارند تا موضع خود را به یک جهت‌گیری جهانی تبدیل کنند. بی‌شک اصل اشتغال زنان مسئله منفی تلقی نمی‌شود، اما آنچه این مقوله را چالش برانگیز می‌کند، تغییر نگرشی است که برای زنان، نسبت به ارزش همسری، مادری، خانه‌داری و فرزندآوری ایجاد می‌شود.

نظریه فمینیستی، با تکیه بر اصل برابری زن مرد و با دایعه دفاع از حقوق زن در همه زمینه‌های اقتصادی، با هر نوع زمینه و جریانی که موجد رویه نابرابری در مشاغل، رده‌بندی حقوق نابرابر و هر نوع تبعیض کاری است، به مبارزه برخاسته است. جایگاه والای اشتغال زنان در نظریه فمینیستی، بدان جهت است که گمان می‌کنند اشتغال، زنان را از محیط خشک و یکنواخت خانه رها ساخته، عقلانیت اجتماعی آنان را در عرصه عمومی شکوفا کرده، قدرت سیاسی آنان را در خانه و اجتماع افزایش می‌دهد. از نظر آنان، استقلال مالی برای زنان امنیت خاطری را به ارمغان می‌آورد که با تکیه به آن، می‌توانند در مقابل ستمگری مرد پایداری کنند.

در نظریه فمینیستی با رویکرد سوسیالیستی، وضعیت اقتصادی نابهنجار موجب ایجاد سلطه جنس مذکر می‌شود. در این میان، مردان که در حوزه خصوصی صاحب دارایی و در حوزه عمومی سرمایه‌دار بودن، بر زنان تسلط همه جانبه پیدا کرده، از این طریق بارداری و زایمان زنان را تحت سلطه خود درآورده، باروری را بر آنها تحمیل می‌کنند. از نظر آنان، راه برون رفت از این مشکل، تغییر ساختار اقتصادی جامعه و برچیدن نظام تقسیم کار است (پاملا و کلر، ۱۳۷۶، ص ۲۹۸). این امر موجبات حضور زنان در اشتغال خارج از خانه را به وجود می‌آورد. مسئله اشتغال را چنان امری مقبول و ضروری جلوه می‌دهند که به تعبیر پاسنو، فمینیست‌ها زنان را متقاعد کرده‌اند که به رقابتی تنگاتنگ با مردان برخیزند. به‌گونه‌ای که دستیابی به پست‌های بالا و دریافت درآمد کلان، چنان در نظر زنان جلوه داده شده که زنان شاغل مجرد، روابط جنسی با همکار مرد را به منزله طی مدارج شغلی تلقی می‌کنند (پاسنو، ۱۳۹۰، ص ۹۵). اشتغال بانوان و ایجاد فرصت‌های شغلی برابر با مردان، که در ماده ۱۱ کنوانسیون نفی تبعیض علیه زنان مورد اهتمام و توصیه قرار گرفته، از سوی جمعیت‌شناسان و محققان اجتماعی، از جمله عوامل اصلی کاهش میزان رشد جمعیت و رشد منفی آن در کشورهای غربی و صنعتی ارزیابی شده است. ارتباط معنادار میان دو متغیر اشتغال زنان و کاهش باروری، به‌گونه‌ای است که جمعیت‌شناسان و

جامعه‌شناسان، اشتغال زنان را به‌عنوان شیوه‌ای منطقی برای تعدیل جمعیت و کاهش باروری توصیه می‌کنند (حلم سرشت و دل‌پیشه، ۱۳۷۹، ص ۶۶). معنی این سخن این است که میان اشتغال بانوان و رشد جمعیت، رابطه معکوس وجود دارد؛ یعنی هرچه سطح اشتغال بانوان افزایش یابد، میزان رشد جمعیت کاهش می‌یابد. اذعان به این واقعیت را به روشنی در نوشته‌های جامعه‌شناسان فمینیست می‌توان مشاهده کرد. *اندره میشل*، در بررسی عوامل کاهش میزان جمعیت در کشورهای صنعتی می‌نویسد:

در کشورهای صنعتی، مطالعات نشان می‌دهد که نقش زن در خانواده دگرگون شده، زن ازدواج کرده که در خارج از منزل کار می‌کند، وظایف سنگین مربوط به خانه را نیز انجام می‌دهد، پس این سؤال پیش می‌آید که آیا وظایف دو جانبه ما در جامعه امروزی تا حدودی در کاهش متولدین مؤثر نیست؟ آمار فرانسه و آمریکا نشان می‌دهد که تعداد کودکان زنان شاغل معمولاً نسبت به زنانی که شاغل نیستند، کمتر است. در پاریس، یک مطالعه نمونه‌گیری احتمالی روی ۴۵۰ خانواده پاریسی نشان داده که میانگین تعداد فرزندان زنان ازدواج کرده، شاغل $1/48$ است و میانگین آن برای زنانی که کار نمی‌کنند، $2/50$ است. در ایالات متحده آمریکا، تعداد فرزندان با تعداد سال‌هایی که زن ازدواج کرده شاغل است، نسبت معکوس دارد (میشل، ۱۳۵۴، ص ۱۹).

سازوکار این رابطه معنادار بدین صورت است: اولاً، زنان شاغل بخصوص زمانی که به‌صورت تمام وقت به اشتغال روی می‌آورند، با مشغله‌های بسیار روحی، ذهنی و زمانی مواجه می‌شوند که دیگر فرصت اندیشیدن به بارداری را نیز به ذهن خود راه نمی‌دهند؛ زیرا کار بیرون از خانه بار جدید و سنگینی بر دوش آنان می‌گذارد، به‌گونه‌ای که نوبت‌های کاری او را مضاعف می‌کند. کار برای دریافت مزد، خانه‌داری، پرورش کودک و وظایف شوهرداری، نوعی فشار نقش برای آنان به وجود می‌آورد. در این میان، زنان دست به انتخاب زده و برای رهایی از این فشار، مجبور می‌شوند باروری و فرزندآوری را به دلیل مزاحمت با نقش‌های دیگر، کنار بگذارند. از سوی دیگر، از آنجاکه انگیزه ازدواج بخش زیادی از زنان، دغدغه‌های اقتصادی و معیشتی است، شغل و درآمد شخصی که بدون ازدواج فراهم می‌آید، انگیزه ازدواج را از دست داده، یا دست کم آن را به تأخیر می‌اندازند و این دو می‌توانند بر باروری و تحولات جمعیتی تأثیرگذار باشند. افزون بر این، اصولاً شرکت زنان در اشتغال‌های درآمدزا، قدرت چانه‌زنی آنان را در خانواده افزایش داده، با تضعیف سلطه مردان و به چالش کشیدن نقش نان‌آوری آنان، به آزادی انتخاب خود در عرصه خانواده شکل می‌دهند. از آنجاکه اغلب، انتخاب زمان فرزندآوری با مردان می‌باشد و زنان در این زمینه کمتر قدرت انتخاب دارند، با افزایش قدرت‌شان، فرصت انتخاب بیشتری در فرزندآوری برای خود ایجاد می‌کنند.

فمینیسم و آزادی کامل جنسی

یکی از کارکردهای مهم خانواده، کارکرد تنظیم رفتار جنسی است. البته امروزه خانواده نقش انحصاری خود را در تأمین رفتار جنسی، به‌ویژه در غرب تا حدی از دست داده است. اما هنوز هم کارکرد تنظیم رفتار جنسی را برای اعضا ایفا می‌کند. به‌گونه‌ای که اگر این روابط جنسی، در خارج از چارچوب خانواده اتفاق بیفتد، زمینه‌ساز هرج و مرج جنسی و پیامدهای روانی، اجتماعی و فرهنگی است. نظریه فمینیستی، بر خلاف رویکرد جامعه‌شناختی، سازوکار درون خانوادگی رفتار جنسی، را به چالش کشیده و کارکرد تنظیم رفتار جنسی یا ارضای نیازهای جنسی در خانواده را، یکی از نمودهای بارز نابرابری بین زن و مرد می‌دانند که نهاد خانواده به آن دامن می‌زند. از این‌رو، آنان خواستار نظم نوینی در رفتار جنسی است که مبتنی بر آزادی کامل جنسی زنان است. این آزادی را در راستای تقویت برابری و تساوی در رفتار جنسی زن و مرد تفسیر می‌کند.

نظریه فمینیستی بر این باور است که برای رهایی زنان از این ستم، به یک انقلاب جنسی نیاز است. این انقلاب جنسی را اعلامیه برابری زنان با مردان می‌دانند. انقلاب جنسی فمینیستی، بر این باور است که آمیزش جنسی چیزی جز یک احساس جنسی لذت‌بخش نیست که هیچ معنای نمادین، یا قید اخلاقی نیز ندارد. از این‌رو، حق آزادی جنسی زنان، که از آثار فردگرایی نظریه فمینیستی بود، از موج دوم فمینیسم به بعد به‌طور چشمگیری در رأس مطالبات فمینیستی قرار گرفت (فاکس، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳). تقاضای آنان، آزادی زنان در انتخاب رفتارهای جنسی مورد علاقه (هم‌جنس‌گرایانه یا ناهم‌جنس‌گرایانه) بود. اعتقاد بر این بود که این آزادی، زمانی تحقق می‌یابد که این‌گرایش از سوی جامعه به رسمیت شناخته شود. در نظریه فمینیستی، اعتقاد بر این است که تربیت جنسی آرمانی، تربیتی است که طی آن، هر فرد بتواند آزادانه، مناسب‌ترین سبک زندگی را برای خود برگزیند و این‌گرایش از سوی دیگران مورد احترام باشد؛ هر چند این انتخاب زندگی مجردی یا نوعی ارضای جنسی انعطاف‌پذیر باشد (ریترز، ۱۳۸۰، ص ۴۷۶). این اندیشه، به‌مثابه چراغ سبزی برای برچیدن هرگونه مانعی است که بخواهد برای آزادی جنسی، محدودیت ایجاد کند. از این‌رو، باروری و زایمان هم به علت ظرفیت محدودیت آفرینی، که در آنها وجود دارد، از سوی نظریه فمینیستی به چالش کشیده می‌شود.

مواد ۱ و ۳ کنوانسیون منع تبعیض، جوامع انسانی را از اعمال هرگونه محدودیت زنان، به سبب تمایزها و تفاوت‌های جنسیتی برحذر داشته، این‌گونه محدودیت‌ها را تبعیض ناروا بر زنان و ممنوع می‌شمارد. بر این اساس، کنوانسیون در بند «ح» از ماده ۱۰، خواستار اختلاط و ارتباط آزاد دختران و

پسران در مدارس می‌شود. در بند «الف» از ماده ۵ نیز الغای رسوم و روش‌های سنتی، تعصب‌آمیز و کلیشه‌ای را در روابط زن و مرد، توجیه می‌کند. در الگوی عرضه شده کنوانسیون، زنان مانند مردان آزادند با هر فردی که دوست دارند، روابط عاطفی و دوستانه برقرار کنند. در این میان، تفاوت‌های جنسی و طبیعی مجوزی برای ممنوعیت رابطه دوستی آنان با مردان نیست.

بی‌تردید یکی از نتایج اندیشه تساوی‌گرایانه فمینیست‌ها، درباره رفتار جنسی زن و مرد، دفاع از همجنس‌گرایی و مبارزه با ناهمجنس‌گرایی، به‌عنوان عامل سرکوب زنان در اندیشه فمینیسم است؛ زیرا از نظر آنها ناهمجنس‌خواهی، به‌عنوان یک نهاد و به‌مثابه یک هویت، از شالوده‌های مردسالاری است. از این‌رو، ضمن تشویق زنان به همجنس‌خواهی، بر این نکته تأکید دارند که یک فمینیست واقعی، باید لزوماً همجنس‌گرا باشد و اصولاً نیازی به مرد وجود ندارد (پاسنو، ۱۳۹۰، ص ۸۸). از سوی دیگر، در رویکرد رادیکال نظریه فمینیستی، اساساً مرد به‌عنوان دشمن معرفی شده، از زنان خواسته می‌شود که رابطه خود با مردان را به حداقل رسانده، رابطه جنسی با زنان دیگر را جایگزین آن نمایند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷).

به هر حال، تجویز و تشویق رفتار جنسی آزاد، در شکل ناهمجنس‌خواهانه و یا در قالب همجنس‌خواهانه آن، زمینه‌ساز کاهش باروری و تحولات جمعیتی است. این حقیقتی است که غرب امروز با آن دست به گریبان است؛ زیرا از یک‌سو، آزادی جنسی زنان، موجب کاهش نرخ ازدواج است؛ زیرا مردان با دسترسی آسان به زنانی که مخالفتی با رابطه جنسی قبل از ازدواج ندارند، انگیزه‌های برای تشکیل خانواده و ازدواج را نخواهند داشت. از سوی دیگر، مردان این فرصت را دارند تا بدون پذیرش مسئولیت ازدواج، از رابطه جنسی برخوردار باشند و ازدواج را به تأخیر اندازند. اثربخش باروری از کاهش نرخ ازدواج و نیز تأخیر آن، قابل انکار نیست.

فمینیسم و بازتعریف هویت زنانه

منظور از هویت زنانه، تصویر و احساسی است که زن از زن بودن خود دارد و انتظاراتی است که به‌عنوان زن، برای خود تعریف می‌کند (هام، ۱۳۸۲، ص ۲۱۷). کاستلز بر این باور است که جوهر نهضت فمینیسم، بازتعریف هویت زنان است (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷). در واقع، فمینیسم با انکار هویت سنتی، که در طول تاریخ مورد ستایش بوده، به باز تعریف هویت زنانه از منظر تجربه زنان هم گمارد. این هویت‌سازی، از طریق تعریف نقش‌های نوین صورت می‌گیرد؛ زیرا در نگرش‌های پسامدرن و فمینیستی، «نقش» عامل مهم پیدایش هویت است. از این‌رو، کاهش باروری به دلیل تغییر

نقش‌های جنسیتی هویت‌ساز رخ می‌دهد. در نظریه فمینیستی، مفهوم زن از تمام صفات، ویژگی‌ها و نقش‌هایی که به‌طور سنتی به او نسبت داده می‌شود، منسلخ شده و به‌جای آن، ارزش‌ها، حقوق و نقش‌های مردانه، به‌عنوان وضعیت مطلوب و آرمانی زنان، مطرح می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱). به بیان دیگر، در نظریه فمینیستی، هویت زنانه از زن گرفته شده، او را در جایگاه مرد می‌نشانند. کمترین اثر این مردانگاری زن، این است که ضمن تحقیر زنان، احساس عدم ارزشمندی را به آنها انتقال داده، وی را در وادی تذبذب بین هویت طبیعی و فطری و هویت بازتعریف شده، متحیر نگاه دارد. به تعبیر وندلی شلیت در جامعه آمریکا، زنانی که روحیه لطیف زنانه دارند، بیمار شناخته می‌شوند. زنان می‌توانند قاضی شوند، وارد ارتش شوند، سقط جنین کنند و رابطه جنسی با دیگران داشته باشند، اما تنها یک چیز است که دختر نمی‌تواند انجام دهد و آن زن بودن است. زنان از زن بودنشان، احساس شرمندگی می‌کنند و ناراضی هستند (شلیت، ۱۳۸۳، ص ۴۸-۴۹).

یکی از ابعاد هویت زنان، صفات مادرگونه او، همچون احساس تعهد و مسئولیت‌پذیری نسبت به فرزند است. نظریه فمینیستی با انکار این هویت، موجب شده تا بسیاری از زنان، قید مادری را بزنند و یا دست‌کم، فرایند مادری را به تعویق اندازند و بیشتر به دنبال ارضای نیازهای شخصی خود باشند. همچنین نسبت به تشکیل خانواده و مردان، پایبندی کمتری از خود نشان دهند (گرت، ۱۳۸۱، ص ۶۴). پیامد دیگر هویت بازتعریف شده جدید، این است که زنان در کمند تعارض و تضاد بین نقش‌های عرصه خصوصی (مادری و همسری) و نقش‌های عرصه عمومی (اشتغال)، بیشتر به پذیرش نقش‌های اجتماعی تمایل یافته، نسبت به نقش‌های زنانه تمایل کمتری از خود نشان دهند. این امر، زمینه‌ساز افزایش سن ازدوج و تأخیر در فرزندآوری شده است.

از سوی دیگر، نظریه فمینیستی در بازتعریف هویت زنانه، تلاش دارد زنان را وا دارد تا در جایی خارج از خانه به دنبال هویت خویش باشند. از این‌رو، ضمن تحقیر کار خانگی و مادری و ارزش‌انگاری اشتغال خارج از خانه، زنان را ترغیب می‌کند تا بخشی از فرصت خویش را به جای پرداختن به خانه و خانواده، که اغلب پیامد بارداری‌های متعدد است، به کار خارج از خانه اختصاص دهند. از این مسیر، به هویت خود به‌عنوان موجودی فعال و مولد شکل دهند. تغییر نگرش زنان درباره بدن (مدیریت بدن) نیز جنبه دیگری از نظریه فمینیستی، در مسیر نقش بازتعریف‌کنندگی هویت زنانه است.

به هر حال، هویت‌سازی نظریه فمینیستی، زنان را به بازاندیشی دائم نسبت به نقش‌های سنتی خود، که اغلب با نقش‌های خانه‌داری و بچه‌داری تعریف می‌شدند، وا می‌دارد. زنان در فرایند بازاندیشی

مستمر خویش، هویت «زن خانه‌دار» و «زن-مادر» و هر هویتی که او را به حوزه خصوصی محدود و از حوزه عمومی محروم می‌کند، واکنش نشان دهند. به همین دلیل، پدیده باروری در نظریه فمینیستی، به چالش کشیده می‌شود و زنان را خواسته یا ناخواسته، به سوی سوق می‌دهند که هویت خویش را در نقش‌هایی چون فرزندآوری و مادری جست‌وجو نکنند.

فمینیسم و تشویق زنان به تحصیل

آموزش و سواد آموزی زنان، از نخستین اهداف جنبش زنان بوده است. دلیل اصرار آنها بر تحصیل زنان این بوده است که ریشه فرودستی زنان را در بی‌سوادی آنان دانسته، معتقد بوده‌اند که زن بی‌سواد، زمینه پذیرش هرگونه ستم را دارد و همیشه در چنبره فرهنگ مردسالار و نمادهای آن گرفتار می‌ماند. در نظریه فمینیستی، تحصیلات و بالا رفتن سطح سواد، همچون اشتغال، یکی از راه‌های رهایی از ستمگری مردان معرفی می‌شود. از نظر آنان، تحصیلات می‌تواند خودآگاهی‌های زنان را افزایش داده، زمینه آشنایی آنان با حقوق خود فراهم آورد. اما دلالت ضمنی این نگرش، تلاش برای کاهش باروری زنان است. حضور بیشتر زنان در عرصه‌های اقتصادی و مدیریتی، که هدف اساسی در تشویق زنان برای کسب سطوح بالاتر علمی است، بستری مناسب برای تأخیر در ازدواج و فرزندآوری است. هرچند کارکرد آشکار تشویق به تحصیل، بالا رفتن سطح آگاهی‌های زنان است، اما بی‌شک یکی از کارکردهای پنهان آن، تأخیر در ازدواج و کاهش باروری است. آمارهای تحقیقی نشان می‌دهد که هر قدر میزان تحصیلات زنان بالاتر باشد، آنها آمادگی کمتری برای ازدواج دارند. به تعبیر گرنِت، تحصیلات رسمی، ممکن است در بازار کار به‌عنوان سرمایه محسوب شود، ولی در موضوعات مربوط به عشق و دلدادگی، می‌تواند دست و پاگیر باشد (گرنِت، ۱۳۸۱، ص ۲۰).

در تبیین سازوکار علی رابطه بین تحصیل و کاهش باروری می‌توان بر چند نکته تأکید کرد: نخست اینکه، افزایش سطح تحصیلات زنان منجر به افزایش تمایل زنان به حضور در بازار کار شده، حضور بیشتر زنان در بیرون از خانه، منجر به کاهش تمایل زنان به فرزندآوری می‌شود؛ زیرا کار بیرون از خانه و الزامات و پیامدهای آن، در افزایش وظایف و مسئولیت‌های زنان، فرصت کافی برای باروری را در اختیار آنان قرار نمی‌دهد. علاوه بر این، تحصیلات فرصت‌های تحرک اجتماعی را افزایش می‌دهد؛ زیرا تحرک اجتماعی از یک‌سو، نگرش‌ها را تغییر می‌دهد و از سوی دیگر، موانع را نیز بر نمی‌تابد. درحالی‌که باروری و فرزندآوری، به بازدارنده‌ای از تحرک اجتماعی زنان تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، طولانی شدن فرایند تحصیلات عالی، سبب بالا رفتن سن

ازدواج بوده، از این راه نیز بر باروری تأثیر منفی می‌گذارد. افزون بر اینکه، محتوای آموزشی که در فرایند تحصیلات دانشگاهی به زنان داده می‌شود، اغلب ناسازگار و غیرمرتبط با نقش‌های جنسیتی و انتظاراتی جامعه از زنان است. این امر، سبب تغییر ارزش‌های زنان و دگردگونی نگرش آنان نسبت به خود و نقش‌های جنسیتی سنتی می‌شود. سرانجام اینکه، تحصیلات در افزایش آگاهی و شناخت زنان از مسائل بهداشتی مؤثر واقع شده، زمینه را برای پذیرش بهتر و مؤثرتر برنامه‌های تنظیم خانواده فراهم می‌کند. کوچران معتقد است: تحصیلات با نگرش مثبت به کنترل مولید، آگاهی بیشتر از جلوگیری از حاملگی و ارتباط بین زن و شوهر رابطه مثبت دارد (کوچران، ۱۹۷۹، ص ۹). به هر حال، افرادی که تحصیلات بالاتر دارند، بیش از دیگران برای پذیرش ارزش‌های جدید و تغییر در زندگی خود آمادگی دارند.

نتیجه‌گیری

امروزه تحت تأثیر ابعاد مدرنیته و اندیشه مدرن در کشورهای اروپایی، جمعیت کاهش چشم‌گیری داشته و چنان بر رفتارهای روزمره انسان غربی رسوخ کرده که کنترل جمعیت، به یک عادت برای او تبدیل شده است. تلاش‌های دولت‌ها برای نجات جمعیت از سقوط تاکنون راه به جایی نبرده است. در این میان، نقش برجسته نظریه فمینیستی در تحولات جمعیتی غرب قابل انکار نیست. نظریه فمینیستی، با اشاعه اندیشه‌هایی که شاخصه اساسی آن، فردگرایی و آزادی‌های جنسی بود، ضمن ترغیب زنان به بازاندیشی مداوم در نقش‌های سنتی خویش، به بازسازی هویت جدیدی برای زنان همت گماشت که یکی از کارکردهای آن، نفی باروری و نقش مادری بود.

امروزه پس از چندین دهه غلبه نظریه فمینیستی بر جامعه غرب، شواهد نشان می‌دهد که علت بروز بسیاری از اختلالات و ناهنجاری‌های اجتماعی، بخصوص در عرصه تحولات جمعیتی در کشورهای غربی، گسترش اندیشه فمینیستی بوده است. امروز می‌توان با این سخن بورک هم نظر شد که «فمینیسم بدون آنکه چیز زیادی به زنان بدهد، مشکلات جدیدی بر زنان تحمیل کرده و باعث سردرگمی و ایجاد نارضایتی‌های کاذب در زنان امروزی شده است» (اچ‌بورک، ۱۳۷۸، ص ۴۴۱). همچنین سخن دیویدسن عقلانی است که «هیچ یک از ادله نظری فمینیسم نمی‌تواند این واقعیات را نادیده بگیرد که بسیاری از زنان، در صحنه اجتماعی رفتار شده، مزایای خانه و خانواده را از دست داده‌اند» (دیویدسن، ۱۳۷۷، ص ۵۸). امروزه، لذت مادری و فرزندپروری به‌عنوان امری که نماد خلاقیت و آفرینندگی زن

است، به طور ماهرانه از او بازستانده شده است. در عوض آنچه به او داده شده است، آزادی خطر آفرینی است که نه تنها دربردارنده رضامندی او نبوده که آرامش طبیعی او را نیز نابود کرده است. علاوه بر این، دلالت‌های جمعیت‌شناختی فمینیستی و راهبردها و راهکارهای آنان برای زنان، ناسازگار با اندیشه دینی و الگوی خانواده اسلامی است. فردگرایی افراطی، طرد ازدواج و تشکیل خانواده، سقط جنین، تحقیر تولیدمثل و نقش مادری، تأکید بر آزادی‌های بی حد و حصر جنسی، جملگی دلالت‌هایی است که در تقابل مستقیم با آموزه‌های اسلامی است. از سوی دیگر، تأکید بی‌قاعده و افراطی بر تحصیل و اشتغال زنان، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های جنسیتی و اهمیت نقش زن در خانواده، نمی‌تواند مورد قبول الگوی خانواده اسلامی قرار گیرد.

الگوی اسلامی خانواده، بر خلاف نظریه فمینیستی، نه تنها ازدواج و باروری را سبب ستم بر زن نمی‌داند، بلکه با اتخاذ رویکردی مثبت، مسلمانان را به ازدواج (حرعاملی، ج ۱۴، بی‌تا، ص ۲۳) و باروری (همان، ص ۳) تشویق کرده و از پایان دادن بی‌دلیل باروری و سقط جنین (حرعاملی، ج ۱۹، بی‌تا، ص ۱۵) به شدت منع می‌کند. در روایات اسلامی، برای دوره‌های سه‌گانه بارداری، زایمان و شیردهی، ارزشی در حد جهاد و شهادت در راه خدا بیان شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۱، ص ۹۷) و نمودهای هویت زنانه، از جمله خانه‌داری (حرعاملی، ج ۱۵، بی‌تا، ص ۱۷۵) و مادری (صدوق، ۱۳۸۶ق، ص ۶۲۱) به دیده احترام نگریسته می‌شود. آموزه‌های اسلامی در این خصوص، علی‌رغم همه سختی‌ها و مشکلاتی که دارند، انگیزه‌ای مضاعف به زنان در کسب این هویت می‌دهند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۳). اسلام، با اشتغال و یا با تحصیل زنان مخالف نیست، اما بر اولویت نقش مادری و همسری تأکید دارد. همه این آموزه‌ها، بر نگرش مثبت اسلام به باروری و بازتولید نسل انسانی دلالت دارند.

آنچه در ایران امروز، به مسئله اجتماعی تبدیل شده است، کاهش باروری به میزانی کمتر از حد جانشینی (۲/۱) است. بی‌شک، رشد اندیشه‌های فمینیستی که امروزه از سوی رسانه‌های رنگارنگ غربی و در قالب اشکال گوناگون کالاهای فرهنگی پرمصرف، به‌عنوان سوغات زندگی مدرن بر خانواده ایرانی عرضه می‌شود، از جمله علل کاهش باروری در آن بوده است. از این‌رو، اگر دولت‌مردان و اندیشمندان، دغدغه حل این مسئله چالش برانگیز را دارند، باید نسبت به جلوگیری از رشد اندیشه‌های فمینیستی در خانواده ایرانی، نگاهی راهبردهای داشته باشند. این مهم، جز از طریق گفتمان‌سازی بر اساس الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت و تأکید بر سبک زندگی اسلامی امکان تحقق ندارد.

منابع

- آبوت، پاملا و والاس کلر، ۱۳۷۶، *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران، دنیای مادر.
- آزاد ارمکی، تقی و همکاران، ۱۳۷۹، «بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی در طول سه نسل خانواده تهرانی»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۱، ص ۳-۲۹.
- اچ. بورک، رابرت، ۱۳۷۸، *در سراسیمی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا*، ترجمه الهه هاشمی حائری، تهران، حکمت.
- احمدی، وکیل و همکاران، ۱۳۹۱، «بررسی نقش گذار جمعیتی در تغییرات جامعه‌شناختی خانواده»، *مطالعات اجتماعی - روان‌شناختی زنان*، سال دهم، ش ۱، ص ۸۱-۱۰۲.
- برناردز، جان، ۱۳۸۴، *درآمدی بر مطالعات خانواده*، ترجمه حسین قاضیان، تهران، نی.
- بستان، حسین، ۱۳۸۲، «کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم»، *حوزه و دانشگاه*، ص ۳۵، ص ۴-۳۴.
- بیات، عبدالرسول، ۱۳۸۱، *فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*، چ دوم، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- بیرو، آلن، ۱۳۷۰، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
- پاسنو، دایان، ۱۳۹۰، «فمینیسم و مذهب»، در: فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ترجمه زینب فرهنگد و پروین قائمی، تهران، نشر معارف.
- حراغملی، محمدبن حسن، بی‌تا، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی (۲۰ جلدی)، بیروت، دار احیا التراث العربی.
- حسینی، سیدابراهیم، ۱۳۷۹، «فمینیسم علیه زنان»، *کتاب نقد*، ش ۱۷، ص ۱۵۰-۱۷۵.
- حلم سرشت، پیروش و اسماعیل دل‌پیشه، ۱۳۷۹، *جمعیت و تنظیم خانواده*، تهران، مهر.
- دوبووار، سیمون، ۱۳۸۰، *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، توس.
- دیویلسن، نیکلاس، ۱۳۷۷، «*قناص نظریه فمینیسم*»، در: نگاهی به فمینیسم، قم، معاونت امور اساتید درس معارف اسلامی.
- ریتزر، جورج، ۱۳۸۰، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- ریک، ویلفورد، ۱۳۷۵، «فمینیسم»، در: یان مکنزی، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه م. قائد، تهران، نشر مرکز.
- سید ربیع، فرید، ۱۳۷۹، *بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر تحول خانواده گسترده به هسته‌ای در تاریخ معاصر ایران با تأکید بر نواحی شهری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، تهران، دانشگاه تهران.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، ۱۴۰۴ق، *الدر المنثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- شلیت، وندی، ۱۳۸۳، «*بازگشت به حیا*»، در: فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ترجمه سمانه مدنی، تهران، معارف.
- صدوق، ابی‌جعفر محمدبن علی، ۱۳۸۶ق، *علل الشرایع*، النجف، المکتبه الحیدریه.
- عباسی شوازی، محمدجلال و فاطمه ترابی، ۱۳۸۵، «سطح، روند و الگوی ازدواج خویشاوندی در ایران»، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ش ۲، ص ۶۱-۸۸.

- فاکس، الیزابت، ۱۳۸۱، «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»، ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی، کتاب *زنان*، ش ۱۷.
- فریدمن، جین، ۱۳۸۱، *فمینیسم*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، آشیان.
- کاستلز، مانوئل، ۱۳۸۰، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، طرح نو.
- گراگلیا، کارولین، ۱۳۸۵، *فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳*، ترجمه و تدوین معصومه محمدی، قم، معارف.
- گرت، تونی، ۱۳۸۱، *زن بودن*، ترجمه فروزان گنجی زاده، تهران، ورجاوند.
- لنسکی، گرهارد و جین لنسکی، ۱۳۷۴، *سیر جوامع بشری*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷، *نگاهی به فمینیسم*، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، موسسه الوفاء.
- محمدپور، احمد و همکاران، ۱۳۸۸، «سنت، نوسازی، خانواده: مطالعه تداوم تغییرات خانواده در اجتماع‌های ایلی با استفاده از رهیافت روش تحقیق ترکیبی»، *پژوهش زنان*، دوره هفتم، ش ۴، ص ۷۱-۹۳.
- مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۵، *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران، شیرازه.
- موسوی، معصومه، ۱۳۷۸، *تاریخچه مختصر تکوین نظریه‌های فمینیستی*، بولتن مرجع (۴): گزیده مقالات و متون درباره فمینیسم، تهیه‌کننده مدیریت مطالعات اسلامی و مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی، تهران، الهدی.
- میشل، اندره، ۱۳۵۴، *جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج*، ترجمه فرنگیس اردلان، بی‌جا، بی‌نا.
- وود و شرمن، ۱۳۶۹، *دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی*، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران، کیهان.
- هام، مگی، ۱۳۸۲، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی و دیگران، تهران، توسعه.
- Abbasi ° Shavazi, M.J, 2002, Recent Changes And The Future Of Fertility In Iran, Paper Presented At The Expert Group Meeting On Countinuing Fertility Transition, Population Division Of The United Nations March 13-18, New York.
- Abbasi-shavazi,m.j, & p. mcdonald, 2007, "family change in iran: religion,revolution and the state" in r.jayakody, a. thoraton, and w. axinn(eds), international family change: ideational perspectives.new york: taylor and francis group .p. 177-198.
- Cochrance, Susan, 1979, Fertility And Education: What Do We Really Know?, World Bank Staff,Occasional Paper 26,Washington. D.C, World Bank.
- Covey, M, 2007, Work and Families, Michigan Family Review, v. l, n. 12, p. 1-6.
- Erfani, A, & Beaujot, R, 2006, Familial Orientations and the Rationales for Childbearing Behavior, Canadian Studies in Population, v. 33, .N.1, p. 49-67.
- Hoodfar, h & Asadpour, S, 2000, "The politics of population policy in Islamic republic of iran", studies in family planning, v. 31(1), p. 19-34.
- Ladier-fouladi, M, 1997, "The fertility transition in iran", population:an English selection, v. 9, p. 191-214.
- Winckler, E, A, 2002, Chinese reproductive policy at the turn of the millennium: Dynamic stability , Population and Development Review, v. 28, p. 379° 418.